

## کالبد شکافی زوال و انحطاط سیاسی از دیدگاه ابن خلدون و ماکیاولی

سیدحسین اطهری، موسی الرضا حسینی گاج

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

athari@um.ac.ir

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

mousahosseini.g@gmail.com

### چکیده

اندیشه زوال و انحطاط نظام‌های سیاسی از قدیمی‌ترین اندیشه‌های بشری و نیز متفکران علم و فلسفه سیاست بوده است و هریک از اندیشمندان از زاویه‌ای خاص به این مسأله نگریسته‌اند. ابن خلدون و ماکیاولی که در یک زمان و با فاصله کمی از یکدیگر، در مرزهای مجاور هم می‌زیسته‌اند، به اندیشه در باب انحطاط و فروپاشی سیستم‌های سیاسی و حکومتی پرداخته‌اند. هر دو اندیشمند، واقع‌گرا و فیلسوف با روشی تحلیلی و تعلیلی و با استفاده از تجربه عملی در سیاست و غور در تاریخ به مسائل و وقایع سیاسی و اجتماعی عصر خود اندیشیده‌اند. آنان با پذیرفتن اندیشه دوری بودن تاریخ درصدد توجیه و تفسیر علل وقایع و جریان‌های تاریخی برآمده‌اند. ابن خلدون در این دور گرایی به جبر تاریخی کشانده شده و شرایط را تحمیلی می‌داند و راهی برای خروج از بحران را میسر نمی‌داند؛ بر عکس، ماکیاول علیرغم اعتقاد به تکرار تاریخ، برای برون رفت از بحران راه حل نشان می‌دهد و سعی در ارائه طریقی برای جلوگیری از انقلاب و حاکمیت بخت است. به عبارتی، گذشته را چراغی فرا راه آینده می‌داند. از نظر ابن خلدون عامل اساسی ایجاد حکومت و قدرت، عصیت است که با ایجاد رابطه بین الاذهانی بین قبیله‌ها نیرو و توان سیاسی را افزایش می‌دهد و از نظر ماکیاولی نقش محوری را ویرتو (توانایی و فضیلت) بر عهده دارد که با برخورد با فورتونا (بخت) و غلبه بر آن دولت و قدرت را بوجود می‌آورد. نکته مهم در اندیشه هر دو متفکر توجه بیش از حد آن‌ها بر مذهب به عنوان ابزار سیاست و عامل موثر بر سیاست است. اندیشه درباب علل انحطاط و زوال در جهان اسلام با ابن خلدون شروع شد و با او نیز پایان یافت، ولی در غرب راه ماکیاول ادامه پیدا کرد و این روش تفکر هنوز ادامه دارد. هدف این مقاله بررسی و فهم دلایل انحطاط و فروپاشی نظام‌های سیاسی از طریق مطالعه آرا و افکار ابن خلدون و ماکیاولی به روش ترکیبی؛ یعنی مقایسه‌ای و تعلیلی-تحلیلی خواهد بود.

**واژه‌های کلیدی:** انحطاط، زوال، ابن خلدون، ویرتو (فضیلت و توانایی)، فورتونا (بخت و تصادف)، عمران، عصیت، ماکیاول.

## مقدمه

موضوع علل ظهور و سقوط نظام‌های سیاسی از دوران باستان به این سو همواره مورد توجه عالمان و متفکران علم الاجتماع و مورخان و فیلسوفان و اندیشمندان علم سیاست قرار گرفته است. هر چند این مسأله عمری به قدمت و درازای تاریخ بشری دارد و علیرغم تلاش برای کشف و پاسخگویی به این مسأله هنوز هم در باره علل تشکیل دولت و زوال آن نظر واحدی بوجود نیامده است.

ایجاد و بقا، استمرار و دوام، فساد و انحطاط، در طول تاریخ اندیشه‌ها زوال و انقراض نظام‌های سیاسی و اجتماعی، چگونگی وقوع انقلاب‌ها و دگرگونی و تحول دولت‌ها و راه‌های ایجاد ثبات سیاسی نقطه ثقل و محوری اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی را به خود اختصاص داده‌اند. این مباحث بخصوص زمانی بیشتر مورد بحث و گفتگو واقع شده‌اند که جوامع در آستانه تحول و دگرگونی یا انحطاط و بحران قرار گرفته‌اند و نهادهای سیاسی و اجتماعی فرو مرده یا در آستانه فروپاشی هستند.

دورانی که مورد توجه مقاله حاضر است نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری قمری در تمدن اسلامی و قرون پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم در تمدن غرب را در بر می‌گیرد. دو متفکر مورد بحث در نوشتار حاضر؛ یعنی ابن خلدون و ماکیاولی در فاصله زمانی تقریباً کم با یکدیگر یکی در آن سوی دریای مدیترانه و دیگری در این سو، در حوادثی مشابه هم و در جوامعی که دچار بحران و زوال بودند، زندگی می‌کردند به همین علت آنها را اندیشمندان انحطاط و زوال به حساب می‌آورند. نیمه دوم قرن هشتم هجری و پانزدهم میلادی از اعصار تحول و دگرگونی در

دنیای متمدن بشمار می‌آید. خط سیر حوادث بدین گونه بود که عالم اسلامی بسوی تجزیه و انحطاط و تمدن غرب و اروپا بسوی جنبش و بیداری گام می‌نهاد. به عبارتی تمدن اسلامی دوران طلایی را طی کرده، ولی غرب تازه می‌خواست قدم در عصر زرین خود بنهد و نیز دورانی است که «دنیای اسلام هر روز شاهد تحولات و تغییرات شدید سیاسی و نظامی بود که از فرتوتی و پیری آن حکایت می‌کرد» (نفیسی، ۱۳۶۸: ۱۲۸).

در این مقاله به روش مقایسه‌ای در صدد نشان دادن این مسأله هستیم که دو متفکر فوق‌الذکر که در فاصله زمانی کمی نسبت به یکدیگر می‌زیسته‌اند، چه دریافتی از انحطاط و زوال سیاسی داشته و چه راه حلی برای برون رفت از بحران زوال و انحطاط ارایه کرده و عوامل موثر بر این مسأله را در چه مولفه‌هایی می‌دانند.

بررسی زندگی دو اندیشمند

زندگی ابن خلدون

عبدالرحمن بن محمد بن خلدون معروف به ابن خلدون، در اول رمضان ۷۳۲ در شهر تونس متولد شد. خاندان او پیوسته در مشاغل دیوانی و سیاسی اشتغال داشتند و شهرت و موقعیتی به هم رسانده بودند. ابن خلدون تحصیلات خود را از آموزش حدیث و در مذهب مالکی شروع کرد. سپس به یادگیری ریاضیات، منطق، فلسفه و حکمت الهی، که در اندیشه‌های متفکران اسلامی ریشه داشت پرداخت. او با اندیشه ابن سینا، فارابی، خواجه نصیر و ابن رشد آشنایی حاصل کرد و به علت موقعیت ممتاز خانوادگی از استادان، معلمان و عالمان مشهور زمان خود استفاده کرد.

۷۸۰ (۱۳۷۸م) وارد تونس می‌شود. او در تونس تاریخ العبر را تألیف می‌کند و آن را به کتابخانه سلطنتی تقدیم می‌کند.

وی در آخرین سفر به اسکندریه می‌رود و در سال ۷۸۴ وارد اسکندریه می‌شود. از آن پس نزدیک به ربع قرن در مصر زندگی می‌کند. آخرین ماجرای سیاسی ابن خلدون دیدار او با تیمور است که او را از پیشروی به سمت غرب اسلامی برحذر می‌دارد. ابن خلدون سرانجام در سال ۸۰۸ (۱۴۰۲م) در مصر وفات می‌یابد.

#### زندگی ماکیاولی

نیکولو ماکیاولی در سال ۱۴۶۹ میلادی در شهر فلورانس بدنیا آمد. پدرش یک اومانیست دو آتشه بود. خانواده او نیز از خاندان‌های کهن بودند که گهگاهی مقام‌های بسیار بالایی کسب کرده بودند. با این حال خانواده ماکیاولی ثروت زیادی نداشتند و پدر به زحمت مخارج خانواده را تامین می‌کرد. از نظام آموزشی مرسوم در آن زمان چنین برمی‌آید که او در ۷ سالگی تحصیل را شروع کرده و ابتدا لاتین و سپس فن و خطابه سخنوری و نوشتن را آموخته است. ماکیاولی از محضر اساتید مختلف و برجسته‌ای کسب فیض کرد که یکی از آن‌ها رئیس شورای حکومتی فلورانس به نام سودرینی بود. ماکیاولی در ۱۴۹۸ با سفارش همین استاد که ماکیاولی را فرد با هوشی می‌دانست به یک سمت دولتی منصوب شد. (آمیگه، ۱۳۶۶، ۳۹)

اطلاعات زیاد ماکیاولی در باب مناسبات سیاسی و اندیشه‌های اومانیستی، زمینه را برای بدست آوردن شغل مناسب در حکومت برای او فراهم کرد و این

ابن خلدون در بیست سالگی وارد جریان‌های سیاسی شد. بعد از مدتی به فاس مهاجرت کرد و هشت سال در این شهر اقامت داشت. او دو سال از این هشت سال را در زندان به سر برد. علت این امر ارتباط پنهانی با امیر پیشین فاس به نام ابو عبدالله محمد حفصی بود. ابن خلدون بعد از آزادی دوباره به دنیای سیاست باز گشت، اما پس از مدتی داد و ستدهای سیاسی را در فاس رها کرد و به غرناطه سفر کرد. در غرناطه از طرف سلطان، مامور انعقاد پیمانی میان سلطان اندلس و پادشاه کاستیل شد، در این سفر او با مشاهده وضعیت جامعه اسلامی عصر خود دریافت که دوره افول مسلمین فرارسیده است. او بعد از بازگشت از این سفر، بدلیل رشک وزیر غرناطه به بجایه سفر کرد و به عنوان وزیر اعظم، امور حکومت را در این شهر قبضه کرد. بعد از یک سال و با حمله حاکم قسطنطنیه، با این که فاتح شهر پیشنهاد مقام پیشین را به ابن خلدون می‌دهد اما او این پیشنهاد را رد می‌کند و از خدمت سلطان کناره می‌گیرد. در نتیجه به فاس برمی‌گردد و از آنجا به تلمسان مهاجرت می‌کند و در این شهر از دنیای سیاست کناره می‌گیرد و از همکاری با سلاطین سر باز می‌زند و دعوت مکرر آنها را برای همکاری رد می‌کند، به همین جهت به آفریقا مهاجرت می‌کند و در قلعه ابن سلامه مسکن می‌گزیند (ابن خلدون، ۱۹۶۷: ۱۰۳ و الفاخوری، ۱۳۷۳: ۷۰۸).

ابن خلدون با چهل و سه سال تجارب گوناگون زندگی سیاسی و اجتماعی که با فراز و نشیب بسیار همراه بود «مقدمه العبر را در قلعه ابن سلامه به رشته تحریر درمی‌آورد» (مهدی، ۱۳۷۲: ۶۳) سپس برای تکمیل مطالعات به تونس مهاجرت می‌کند و در سال

«شهریار» دو کتاب «گفتارها» و «درباره فن جنگ» را تکمیل کرد. او در سال ۱۵۲۰ در دانشگاه فلورانس به عنوان تاریخ نگار رسمی حکومت استخدام شد، که نتیجه‌اش کتاب «تاریخ فلورانس» شد. سرانجام وی در سال ۱۵۲۷ میلادی و بعد از تحمل یک دوره بیماری با رویکردی دوباره به دین در ۵۸ سالگی وفات یافت. بر سنگ مزارش این جمله حک شده است: «هیچ سنگ نبشته‌ای را یارای برابری با این چنین نام بلندی نیست».

آنگونه که از زندگی این دو متفکر بر می‌آید این است که هر دو در سیاست عملی درگیر بوده و از طرفی جنبه نظری بسیار عمیقی، این عمل و تجربه را پشتیبانی می‌کرد. بنابراین اندیشه این دو متفکر حاصل عمل و نظر است.

#### مفاهیم بنیادین اندیشه دو متفکر و تعاریف آن

۱) **عصبیت؛** واژه عصبیت از مهم‌ترین اصطلاحاتی است که ابن خلدون آن را وضع کرده است. عصبیت از نظر ابن خلدون مهم‌ترین عنصر شکل‌گیری اجتماع و دولت است. عصبیت پیوند و همبستگی انسان‌هاست که بر خویشاوندی و نسب متکی است و می‌تواند در همه جا وجود داشته باشد، ولی در قبایل بدوی و روستا نشینان قوی‌تر است. عده‌ای عصبیت را توان سیاسی برای کسب قدرت دانسته‌اند (ایولاکوست، ۱۳۶۳:۱۲۳)، لذا می‌توان عصبیت را ارده معطوف به قدرت دانست.

۲) **ضرورت؛** ابن خلدون ضرورت را در سه معنا به کار می‌برد؛ الف) ضرورت طبیعی؛ یعنی چیزها استعداد درآمدن از قوه به فعل را دارند. براین اساس ضرورت ایجاب می‌کند که عمران بدوی تبدیل به عمران شهری شود (ابن خلدون، ۱۳۶۶:۳۰۲). ب)

مسأله راه را برای تئوری‌پردازی در باب سیاست و فلسفه برای او گشود. ماکیاولی در ۲۹ سالگی وارد مشاغل دولتی می‌شود و به دلیل هوش سرشار و ذوق و استعداد پله‌های ترقی را می‌پیماید و بتدریج به ماموریت‌های دیپلماتیک فرستاده می‌شود و در حکومت جمهوری به قدر و منزلتی می‌رسد. (موسکا، ۱۳۷۰:۱۲۸)

او در این مسولیت جدید ماموریت‌های فراوانی را انجام می‌دهد. در سال ۱۵۰۰ پدر را از دست می‌دهد و بلافاصله در همین اثنا برای ماموریتی جدید به فرانسه اعزام می‌شود. در ۱۵۰۲ سزار بورژیا قهرمان کتاب شهریار ظهور می‌کند. ماکیاولی با او ملاقات می‌کند و آرزوها و آمال خود را در شخص بورژیا محقق می‌بیند. ماکیاولی در ۱۵۱۰ به ملاقات امپراطور ماکسیمیلیان می‌رود و او را فردی ضعیف می‌یابد که توانایی تصمیم گرفتن ندارد به همین دلیل حقارت بی چون و چرای امپراطور را به خاطر بی‌ارده‌گی‌اش و همچنین ستایش مبالغه آمیز بی حد و حصرش از وضعیت آلمان را در همین ملاقات نکوهش می‌کند (ردهد، ۱۳۷۳:۱۲۵).

در سال ۱۵۱۲ با آغاز جنگ میان پاپ و فرانسویان که در آن اسپانیایی‌ها از پاپ حمایت می‌کردند جمهوری فلورانس که از فرانسویان حمایت می‌کرد، زیر سم اسب اسپانیایی‌ها قرار گرفت و جمهوری از بین رفت و «بخت همان گونه که از رژیم جمهوری روی برتافته بود، از ماکیاولی نیز برگشت» (اسکینز، ۱۳۷۲:۳۹) در ۱۵۱۳ به جرم توطئه علیه خاندان مدیچی به زندان گرفتار و متحمل رنج و سختی بسیار شد. بعد از آزادی تلاش او برای بازگشت به سیاست ناکام ماند. او بعد از اتمام کتاب

تعلیم و تربیت و فن خطابه و غلبه بر حریف می‌دانستند (همان: ۱۰۶). ماکیاولی ویرتو را در معنای جدید به کار برد، ترجمه معمول از ویرتو به معنای زور بازو و توانایی است، که این معنا در آثار ماکیاولی قابل قبول نیست. وی در کتاب گفتارها از ویرتوی شهروندان صحبت می‌کند. ویرتوی شهروندان هم آزادگی از اجبار و استبداد بیرونی است (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۱۰۷) از نظر او ویرتو ضرورت دوام حکومت‌های شهریاری است. ویرتو را می‌توان صفتی دانست که باعث بقای قدرت می‌گردد.

۶) ضرورت؛ ماکیاولی ضرورت را معنا دهنده فعالیت‌های انسانی می‌داند، به نظر او انسان تازمانی که ضرورت ایجاد نکند کار خوب انجام نمی‌دهد (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۱۱۲) برحسب ضرورت است که می‌توان رفتار انسان‌ها را کشف نمود. انسان به دوگونه رفتار می‌کند؛ برحسب ضرورت و برحسب انتخاب (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۱۰۲).

۷) بخت یا فورتونا «Fortuna»؛ ماکیاولی بخت را مترادف اراده خدا می‌داند. کسی که در مقابل آن کاری نمی‌توان انجام داد. «و چنین حکم می‌کند که کوشش بشری را سود نیست و کارها را باید به دست قضا سپرد» (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۱۶۹). در حقیقت ماکیاولی بخت را از حالت دینی خارج می‌کند و آن را امری زمینی می‌سازد (ارنست کاسیرر، ۱۳۶۲: ۲۰۵).

### کلیات اندیشه ابن خلدون

#### ۱) عوامل و زمینه‌های شکل‌گیری

ابن خلدون پیرو مذهب مالکی بود، مذهبی که جزم‌گرایانه و محافظه‌کارانه از عقاید و روش‌های زمان پیامبر حمایت می‌کرد. در کنار فرقه مالکی

ضرورت داشتن به عنوان شرط، که در این نوع از ضرورت، معلول برای وجود خود نیاز به علت دارد (همان: ۲۸۷) (ج) ضرورت اجبار؛ یعنی بعضی چیزها با اجبار بوجود می‌آیند و به حکم ضرورت اتفاق می‌افتند.

۳) بخت؛ اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر، «معنی بخت عبارت است از روی دادن اشیا در نتیجه موجبات نهانی» (همان: ۵۳۳) بخت یعنی تعبیر به امور نهان و تکیه بر مشیت و خواست خداوند. بنابراین بخت چیزی جز اراده و خواست خدا نیست.

۴) عمران؛ بدین معنا که «انسان دارای سرشت مدنی است؛ یعنی ناگزیر است اجتماعی تشکیل دهد که در اصطلاح ایشان را مدنیت گویند و معنی عمران همین است»، (همان: ۷۷) عمران از نظر ابن خلدون عبارت است از «کلیه پیشرفت‌هایی که در شهر در زمینه‌های علمی، صنعتی، اقتصادی و هنری نصیب ایشان می‌شود»، (رادمنش، ۱۳۶۵: ۹۹). ابن خلدون عمران را به دو قسمت تقسیم می‌کند؛ الف) عمران بدوی: که در آن انسان‌ها در کوه و بیابان و دور از آبادانی زندگی می‌کنند ب) عمران حضری که انسان، ساکن در شهرهای بزرگ و کوچک و دهکده‌هاست. (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۷۵)

۵) ویرتو «virtue»؛ ویرتو را گاهی به معنای فضیلت (فاستر، ۱۳۶۲: ۴۶۹) و گاهی به معنای تقوا و پرهیزکاری (راسل، ۱۳۶۵: ۷۰۲) ترجمه کرده‌اند. ویرتو در یونان بر توانمندی و قدرت و نیرومندی قهرمانان اساطیری اطلاق می‌شده است. سقراط آن را به معنای معرفت و فضیلت می‌داند (کاپلستون، ۱۳۶۸: ۱۳۳) افلاطون نیز همان معنای فضیلت و معرفت را در نظر می‌گیرد (همان: ۲۵۲) و سوفسطائیان آن را به معنی

داشت. روش جدید او آمیزش تاریخ و فلسفه است؛ «تاریخ از حکمت سرچشمه می‌گیرد و سزاست که از دانش‌های آن شمرده شود» (همان: ۷۰). به نظر می‌رسد دوش وی در بررسی مسایل اجتماعی روش جامعه‌شناسی تاریخی است. (اطهری، ۱۳۸۸: ۳۷)

### ۱۳ دیدگاه ابن خلدون به انسان

او دیدگاهی منفی نسبت به انسان دارد. از دیدگاه ابن خلدون علت اینکه انسان‌ها در جامعه زندگی می‌کنند به نیازهای آنان بر می‌گردد. او انسان را مدنی بالطبع می‌داند، که دارای فطرتی رهبری کننده است و برای تامین نیازهای خود به تعاون و همکاری نیازمند است (همان: ۷۹). او عامل اجتماعی بودن انسان را به دو گزینه حب ذات و نیاز انسان به تامین مایحتاج پیوند می‌دهد. «این دو عامل راننده انسان به اجتماعند» (رادمنش، ۱۳۶۵: ۹۱).

او به منظور تبیین اختلاف‌های رفتاری انسان‌ها از دو عامل جغرافیا و تغذیه نام می‌برد، همچنین برای تبیین شرایط جغرافیای اینگونه مثال می‌آورد؛ سیاهان بدلیل زندگی در آب و هوای گرم، مزاج گرما بر آنها مستولی شده و به همین دلیل انبساط خاطر بیشتری دارند و شادترند، اما مردم فارس بدلیل زندگی در کوهستان‌های سرد پیوسته در غم و اندوهند و سر به گریبان دارند (ابن خلدون، ۱۶۲-۱۶۳). غذاهای گوناگون نیز «اجسام و افکار ویژه پدید می‌آورند». (همان، ۱۶۶) درباره سرشت انسان، او انسان را پلید می‌داند و معتقد است؛ «ستمگری از سرشت‌های بشر است» (همان، ۲۴۰) و این سیرت و نهاد شرور انسان بطور اجتناب ناپذیری باعث خرابی و ویرانی دو جانبه دولت و زندگی و مالکیت انسان می‌گردد

حضور خوارج در آفریقا که در انتخاب خلیفه، دموکراسی خاص خود را ساخته و پرداخته بودند و همچنین سفرهای متعدد ابن خلدون به نقاط مختلف دول اسلامی در غرب مملکت اسلامی باعث آشنایی او با ملل و دول مختلف چه در دوران شکوفایی و چه در دوران نزول شده بود. دوران حیات او دوران گذار قرون وسطی و رنسانس است، این عصر دوران افول و انحطاط سیاسی عالم اسلام و آغاز بیداری مغرب زمین بشمار می‌آید. مجموعه این حوادث و درگیری‌های قومی قبیله‌ای در شمال آفریقا در آثار و نگرش‌های سیاسی و اجتماعی او اثر گذار بوده است.

### ۲ روش تحقیق

ابن خلدون شرط اعتدال و بی طرفی را در مطالعه و تحقیق مهمترین شرط می‌داند (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۴۶). روش ابن خلدون در مقدمه برای تشریح وقایع تاریخی- سیاسی تحت تاثیر مطالعه او در فلسفه، روش تحلیلی- تعلیلی است. او با استفاده از روش‌های فلسفی امور تحقیق را انجام می‌دهد، مثلاً در این باره می‌نویسد؛ «از مطالعه امور جزئی به کلی رسیدم و بدین طریق توانستم تاریخ نوع بشر را در کلیت آن بیاورم» (همان: ۶۷). او بدنبال تنظیم یک اندیشه واقع‌گرایانه است که برای رسیدن به این اندیشه باید از مشاهده، تجربه، قیاس، استفاده کرد. ابن خلدون نیز بارها از الفاظ «تجربه کردیم» و «ملاحظه کردیم» در کتابش استفاده کرده است. او باتلفیق تجربه‌گرایی، مشاهده و روش‌های فلسفی سعی در ایجاد روش جدید و برداشتن گامی جدید در فلسفه را

(روزنتال، ۱۹۹۸: ۲۷).

#### ۴) فلسفه تاریخ ابن خلدون؛

برای ابن خلدون در هر دوره تاریخی دوره بازگشت نیز وجود دارد. او برای هر نظام سیاسی دوره‌ای قائل است و این دیدگاه از مقایسه دولت با موجودات ناشی می‌شود؛ از نظر وی دولت عمری معین دارد؛ «دوره شکل‌گیری و رشد و بلوغ و اوج و سرانجام انحطاط نابودی» (نصار، ۱۳۶۶: ۱۸۸). او سه دوره چهل ساله برای عمر دولت در نظر می‌گیرد و سن دولت را برحسب سن انسان ۱۲۰ سال می‌پندارد، دوره اول، دلیری و شجاعت و استفاده از خلق و خوی عصبيت، دوره دوم، دوره کشور داری و ناز و نعمت و دوره سوم بازگشت به بادیه نشینی. «سن این سه گانه چنان که گذشت ۱۲۰ سال است». (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۳۲۶)

#### کلیات اندیشه ماکیاولی

##### ۱) عوامل زمینه‌های موثر بر اندیشه

زندگی ماکیاولی در قرن ۱۶ میلادی است، قرنی که قرن اصلاح و نوزایی است. تحولات اقتصادی عمیقی در حال وقوع بود که به تضمین فعالیت بازرگانی انجامیده و باعث ظهور دولت‌های مطلقه گردید. تحولات گوناگون این دوره موجب تغییر نگرش در فلسفه سیاسی گردید که در آثار ماکیاولی آشکار شد. او در نوشته‌هایش تحت تاثیر تاریخ و تجربیات شخصی اش بود. باید توجه داشت که اصلاح و نهضت رنسانس نیز بر او تاثیر عمده‌ای داشته است.

##### ۲) روش تحقیق

ماکیاولی بیشتر یک فیلسوف سیاسی است که در عرصه سیاست درصدد است، پایداه و نیایداهای آن را

با روش تجربی - تاریخی بفهمد. در پیشگفتار کتاب گفتارها نوشته شده است؛ «هدف او کشف شیوه‌ها و روش‌های تازه است و کار خود را همانند جست‌وجو برای کشف دریاها و سرزمین‌های تازه می‌داند» (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۹۸-۹۷). آثار ماکیاولی بیشتر تجربی و متکی بر تجربه شخصی خود اوست. «او حتی به عنوان یک تاریخ نویس پای خود را داخل نقش دیگران می‌کند، بخصوص زمانی که جای آن‌ها باشد و بخواهد تصمیم بگیرد» (پلامتزر، ۱۹۹۸: ۴۷). او یک واقع‌گراست و وقایع تاریخی را آن‌گونه که هستند، توضیح می‌دهد. او روش مبتنی بر تجربه با استفاده از وقایع تاریخی را برای فهم و توضیح وقایع روزگار خود اتخاذ کرده است و هرگز بر مبنای انجیل یا اصول مسیحیت استدلال نمی‌کند و بر این مبنا یک سکولار است.

##### ۳) دیدگاه ماکیاولی نسبت به انسان

نگاه ماکیاولی به انسان بسیار بدبینانه است. او معتقد است که انسان‌ها در کل جهان دارای طبیعت یکسان هستند. وی نگاه زمینی به انسان‌ها دارد. ماکیاولی «انسان‌ها را شرور، متلون و بد ذات و حریص و طماع می‌داند» (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۳۱). او معتقد است انسان‌ها به دنبال بدی هستند و از طرف دیگر فراموشکار و مقلد می‌باشند، البته گاهی نیز انسان‌ها را خوب می‌داند و در این باره دچار تناقض می‌شود، او تقسیم دیگری دارد و می‌گوید ملت و مردم خوب هستند و عوام الناس بد، ولی در نهایت از نظر او انسان دارای سرشتی بد است.

##### ۴) فلسفه تاریخ

به نظر ماکیاولی چون طبایع انسان‌ها هیچ موقع تغییر نمی‌کند، می‌توان یک فلسفه تاریخ و یک

حکومت ایجاد کرد. او معتقد به دوری و تکرار حوادث تاریخی است؛ «من معتقدم که جهان همواره به یک گونه بوده است و همیشه همان قدر که حاوی خیر بوده، حاوی شر نیز بوده است. هرچند که خیر و شر برحسب زمان‌های مختلف به نسبت متفاوت میان ملت‌ها تقسیم شده است» (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۵۱۴). دور تاریخی ماکیاولی بدین گونه است؛ «دلیری صلح می‌آورد، صلح آسایش، آسایش بی‌نظمی، و بی‌نظمی تباهی و از این بی‌نظمی نظم پدید می‌آید، از نظم، تقوا و از این جلال و دولت‌مندی» (دورانت، ۱۳۷۲: ۵۸۸). برای ماکیاولی تاریخ دائماً تکرار می‌گردد، چون حوادث در حال تکرار هستند.

### انحطاط و زوال از نظر ابن خلدون

#### ۱) انواع نظام‌های سیاسی

ابن خلدون سه نوع دولت و سیاست را از یکدیگر جدا می‌کند، الف) سیاست دینی یا حکومت شرعی، که حکومت براساس قانون است. ب) سیاست عقلی که حکومت براساس عقل انسانی است. ج) سیاست مدنی که حکومت فلاسفه و همان مدینه فاضله است. او در تقسیم بندی انواع حکومت بر قوانین و واضعان و شارعان آن به عنوان محور تقسیم بندی نظر دارد. او می‌نویسد؛ «اگر این گونه قوانین از جانب خردمندان و بزرگان و رجال آگاه و بصیر دولت وضع و اجرا گردد، چنین سیاستی را سیاست عقل گویند و هرچه از سوی خداوند و بوسیله شارع بر مردم واجب و فرض گردد، آن را سیاست دینی می‌خوانند و آن در دنیا و آخرت سودمند خواهد بود» (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۳۶۴). وی حکومت ایده‌آل را حکومتی می‌داند که در آن مذهب در سیاست دخالت کند و می‌نویسد؛ «ابن فرمانروایی

مخصوص بنیانگذاران و خداوندان شریعت است و آنها پیامبرانند و جانشینان ایشان؛ یعنی خلفا» (ابن خلدون: ۳۶۵). ابن خلدون رژیم‌های عقلی را به دو قسمت تقسیم می‌کند؛ «یکی آنکه مصالح مردم بطور عموم و مصالح پادشاه در استقامت نگاه داشتن ملک او بخصوص مراعات شود» (ابن خلدون، ۵۲۰). و نوع دیگر که «در آن مصلحت سلطان و کیفیت استوار شدن پادشاهی از راه قهر و غلبه و دست درازی مراعات می‌شود و مصالح عمومی در این روش متفرع بر مصالح سلطان است» (ابن خلدون: ۵۹۱). در تقسیم‌بندی ابن خلدون فقط نوع حکومت شرعی دواران اولیه اسلامی و حکومت عقلی نوع اول قابل پذیرش هستند، که مبتنی بر خیر عموم و سلطان هستند. او بحث مدینه فاضله را کتمان می‌کند و تحلیل خود را بر رژیم‌هایی که واقعاً در تاریخ وجود داشته‌اند، متمرکز می‌کند.

#### ۲) استقرار نظام سیاسی

به نظر ابن خلدون به جز دو نوع حکومت، شرعی اولیه و حکومت عقلی؛ نوع اول استقرار بقیه حکومت‌ها بر زور و قهر و غلبه و در یک کلام تغلب استوار است. او دو عامل را در شکل‌گیری دولت موثر می‌داند؛ ۱) عصیبت و ۲) عقاید دینی. «شکل دادن کشور تنها از راه قدرت و غلبه امکان پذیر است و غلبه و نیرو بوسیله عصیبت بدست می‌آید» (ابن خلدون، ۳۱۹). دولت‌ها به دوگونه بوجود می‌آیند؛ یا حکام و فرمان‌روایان با کم شدن نفوذ دولت در محدوده خود دولت نوینی تشکیل می‌دهند و یا ملت‌ها و قبایل مجاور که دارای عصیبت بزرگی هستند که بدان عظمت می‌یابند و به تشکیل دولت



موفق می‌شوند (ابن خلدون، ۲۷۹).

### عوامل انحطاط و زوال

ابن خلدون عمر دولت‌ها را مانند عمر انسان ۱۲۰ سال می‌داند که در سه نسل خلاصه می‌شود و هر نسل ۴۰ سال را می‌گذراند. نسل اول دولت را تشکیل داده‌اند و بر همان خوی عصیبت هستند و جانب آن‌ها شکوهمند و مایه بیم دشمن هستند (ابن خلدون، ۳۲۵). نسل دوم به دلیل کشور داری و رسیدن به ناز و نعمت تغییر خوی می‌دهند و شهر نشین می‌شوند و جوشش عصیبت در آن‌ها کم می‌شود، ولی تاحدودی در ایشان باقی می‌ماند (ابن خلدون، ۳۲۵) و نسل سوم که روزگار بادیه نشینی را فراموش می‌کنند و عصیبت را که دلیل قهر و غلبه ایشان بوده است، از دست می‌دهند و بر اثر قهر و غلبه دیگران منقرض می‌شوند (ابن خلدون، ۳۲۵-۳۲۶). به نظر ابن خلدون دولت‌ها از زمان تشکیل تا زمان سقوط پنج دوره را می‌گذرانند، این پنج دوره عبارتند از؛ ۱) دوران پیروزی و غلبه، ۲) دوران خود کامگی و حکومت مطلق، ۳) دوران آسودگی، ۴) دوران مسالمت جویی و رضایت به وضع خود، ۵) دوران اسراف و تبذیر. درکل در اندیشه ابن خلدون دولت یک ارگانیزم طبیعی در معرض رشد، بلوغ و زوال و انحطاط است. ابن خلدون ضعف و سقوط دولت‌ها را در نتیجه ضعف عصیبت می‌داند و عوامل تاثیر گذار در این ضعف را برمی‌شمارد؛

#### ۱) نقش مذهب

از عناصر تشکیل دهنده حکومت دین است. دین

باعث اتحاد و همدلی و تساوی طلبی مردم می‌شود. (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۳۰۲). دین باعث تقویت عصیبت می‌شود و راه غلبه هموار می‌شود. عصیبت و دین مکمل یکدیگرند و دین هم در پیشبرد خود به عصیبت نیازمند است؛ «اگر حق هم باشد تنهایی و نداشتن عصیبت او را از رسیدن به مقصود باز خواهد داشت»، (ابن خلدون، ۳۰۶) با پیروی از دین و شریعت می‌توان جامعه بهتر و سالم‌تری ایجاد کرد و پشت پا زدن به قوانین و تعلیمات دینی و اخلاقی انهدام دولت و تمدن را باعث می‌شود. آن‌گاه نظام‌ها و تمدن‌ها از بین می‌روند که «از لحاظ دینی فاسد می‌شود، زیرا عادات و فرمانبری از آن‌ها مایه تباهی می‌شود و ملکات اخلاقی او به جز در افراد نادری تغییر می‌یابد و هرگاه انسان از لحاظ قدرت، خود و سپس در اخلاق و دین فاسد شود در حقیقت انسانیت خود را از دست داده است» (ابن خلدون، ۷۶۰). عامل اصلی انهدام و نابودی تمدن‌های اسلامی را فراموشی و دوری و بی‌تفاوتی به دین می‌داند. او بیشتر بر «تاثیر سیاسی مذهب با جنبه‌های تمدن سازی و اخلاقی‌اش توجه دارد (روزنتال، ۱۹۵۸: ۹۷). او سعادت را در تسلط مذهب می‌داند و نظم مذهب را می‌ستاید و «دور شدن امت و حکومت‌های اسلامی از شریعت آغازین را از عوامل انحطاط جهان اسلام می‌داند» (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۲۶۴).

۲) اخلاق و سیاست و نقش آنها در انحطاط سیاسی

اخلاق در بنیاد و زوال نظام‌های سیاسی از دیدگاه ابن خلدون نقش موثری ایفا می‌کند. اخلاق عامل پیروزی بخش سیاست یک قبیله بر عصیبت‌های دیگر است، «هرکس دارای خصال نیکو و عصیبت باشد چنین خصایص گواه بارزی بر شایستگی او برای

تشکیل سلطنت خواهد بود» (بن خلدون، ۱۳۶۶: ۲۷۳).  
 او تفاوت حکومت شرعی را در تفاوت ارزش‌ها و فرامین اخلاقی این دو نوع حکومت می‌داند و حکومت شرعی مبتنی بر اخلاقیاتی است که وحی الهی نازل شده و حکومت عقلی بر رعایت اخلاقیاتی بشریت است.

ابن خلدون عمران بدوی و اصول اخلاقی‌اش مانند؛ پیوندهای خونی و نسبی، حلف و ولاء و ... را می‌ستاید و عمران حضری را که باعث نابودی آن روحیات می‌شود، نکوهش می‌کند. او در باب رعایت اخلاق در استقرار نظام سیاسی سکوت می‌کند و گویا بر این امر باور دارد که بی عدالتی و زور و سرکوب در آغاز برای استقرار نظام لازم است. او همچنین معتقد است که در دوران هرج و مرج، شریعت و اخلاقیات کاربردی ندارند و تنها زور و عصبيت کار ساز است.

### ۳) استبداد و خود کامگی

ابن خلدون اعمال خود کامگی برای تشکیل حکومت را طبیعی می‌شمارد. ایجاد حکومت مطلقه بدین علت است که «عصبيت به منزله مزاج برای موجودت زنده است و مزاج مرکب از عنصرهاست و در جای خود آشکار شد که هرگاه عنصرها برابر و همسان فراهم آیند به هیچ روی امتزاجی از آنها روی نمی‌دهد، بلکه ناگزیر باید یکی از آنها بر عناصر دیگری غالب آید تا امتزاج صورت گیرد» (ابن خلدون، ۳۸۷). این گرایش به استبداد اگرچه عصبيت قبایل دیگر را از بین می‌برد و نیرومندی ایشان را به سستی تبدیل می‌کند، اما بدلیل خودکامگی سلطان نسل دوم حاکمان در برابر حمایت از او طلب مزد می‌کنند و کمتر کسی پیدا می‌شود که برای او حاضر به فداکاری شود، بدین ترتیب کم‌کم عصبيت خود را از

دست می‌دهند و با از بین رفتن عصبيت و روح دلاوری دولت رو به ضعف و زوال می‌رود (ابن خلدون: ۳۲۰-۳۲۱). علاوه بر این تساوی گرایي و مساوات که در میان قبیله رواج داشت در دوران حکومت مطلقه از بین می‌رود و سلاطین با از بین بردن این تساوی عصبيت عشیره خود را از بین می‌برند (ابن خلدون، ۳۲۴). بنابراین دموکراسی قبیله‌ای تبدیل به استبداد می‌شود و چون عصبيت در کار نیست سلطان ناچار برای حفظ قدرت دست به کشتار و قتل می‌زند که در نتیجه بی مدافع می‌شود و باعث فروپاشی نظام سیاسی می‌گردد.

### ۴) تجمل پرستی و نقش آن در زوال سیاسی

شیوه زندگی در بادیه اکتفا به ضرورت است و هرکس خواستار رفع نیازهای مادی و امنیتی خود است؛ زمانی که سبک زندگی قبیله‌ای تغییر می‌کند و «شیوه‌های تجمل خواهی در همه چیز به حد ترقی و کمال می‌رسد» (ابن خلدون، ۳۳۴)، سستی در عصبيت پیدا می‌شود علاوه بر از بین بردن عصبيت، تجمل پرستی، «خصال نیکی را که نشانه و راهنمای کشور داری است از میان می‌برد» (ابن خلدون، ۳۲۲)، تجمل پرستی همچنین باعث می‌شود که مسئولان دولتی با انس به راحت طلبی، دلاوری و شجاعت خود را از دست بدهند. به عقیده ابن خلدون «پدیده‌ای که آغاز نزول و انحطاط را مشخص می‌کند غوطه‌وری قدرت در ناز و نعمت و تجمل است» (نصار، ۱۳۶۶: ۱۱۷).

### ۵) سپاه ثروت

ابن خلدون یکی از بنیان‌های دولت را سپاه و پول که نگهدارنده سپاه است می‌داند (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۵۶۸). او معتقد است که استبداد حاکم عصبيت را از بین می‌برد و با زوال عصبيت افرادی که آماده

دارای وسعت زیادتری هستند و دین نیز پشتیبان این توسعه طلبی است. «آنگاه دولت توسعه می‌یابد و روبه عظمت و وسعت می‌رود که دین باعث از بین رفتن چشم هم چشمی شده باشد (ابن خلدون، ۳۰۲). نیروی نظامی و جمعیت نیز از عوامل افزایش وسعت کشور است. «هرچه قبایل و دسته‌های دستگاہ فرمان‌روایی دولت‌های بزرگ بیشتر باشد به همان نسبت آن دولت نیرومند تر خواهد بود» (ابن خلدون، ۳۱۱). به عبارتی تعداد عده و عدّه باعث قدرت کشور است.

#### ۸) مشروعیت

مشروعیت نظام سیاسی از دیدگاه ابن خلدون ازدو منبع دین و عصیبت نشات می‌گیرد و تا زمانی که مشروعیت باقی است، دولت و سلطنت نیز به حیات خود ادامه می‌دهد. اما دین دخالتی در عرصه حکومت‌های واقعاً موجود ندارد و این حکومت‌ها باید با حفظ عصیبت، مشروعیت خود را حفظ کنند. وی معتقد است که در دوران پیامبر اسلام و خلفا عامل مشروعیت بخش دین بوده است، اما از حکومت امویان به بعد عامل عصیبت نقش اساسی در مشروعیت ایفای کند.

#### ۹) موالی، وزرا و مشاوران

او بکارگیری افراد خارج از عصیبت را عامل تفرقه و سست شدن عصیبت قبیله‌ای می‌داند، اما به نظر می‌رسد که حاکم ناچار از اینکار است زیرا «با بزرگ شدن دولت سلطان برای اجرای امور به وزیر و کارگزار محتاج می‌شود. این وزرا و موالی کم کم کلیه امور حکومت را بدست می‌گیرند. با ورود موالی به شبکه دولتی نسب و خویشاوندی که یکی از عوامل

دفاع از حاکم بودند تارومار می‌شوند و این باعث زوال دولت می‌شود. «با راه یافتن زبونی و فرتوتی به عصیبت و قدرت دولت، سپاهیان به دولت گستاخ می‌شوند و بیم آن می‌رود که سرکشی آغاز کنند» (ابن خلدون، ۵۷۳) و با افزایش مستمری برای نگهداشتن سپاهیان باز هم عصیبت در میان آنان سست تر می‌شود.

#### ۶) اقتصاد و دخالت دولت در آن

ابن خلدون سیاست اقتصادی را در سقوط نظام‌های سیاسی برجسته می‌داند و معتقد است «در اوایل تاسیس حکومت یا به دلیل آنکه دولت به شیوه شرعی رفتار می‌کند و بار زیادی به مردم تحمیل نمی‌کند یا به دلیل مسامحه و تعادلی که در رفتار رعایت می‌کند باعث آبادانی و توسعه تجارت می‌شود. اما با استقرار دولت، اولیای دولت به خوی خود نمایی و تجمل پرستی متصف می‌شوند و بر میزان تکالیف رعایا و تقسیم بندی خراج بازرگانان و کشاورزان و بزرگان» می‌افزاید (ابن خلدون، ۵۳۷). افزایش خراج باعث کاهش سرعت آبادانی و در نتیجه نقصان در درآمد دولت می‌شود و این نتیجه گرایش حکومت به تجمل پرستی است که نشانه زوال سیاسی است. او دخالت دولت در اقتصاد را مایه تباهی می‌داند، به این دلیل که درآمد سلطان از انجام کشاورزی و تجارت بسیار کمتر از گرفتن مالیات از کشاورزان و تجار است و در صورت افزایش مالیات انگیزه‌ای برای کار باقی نمی‌ماند و این مسأله کاهش درآمد دولت را در پی دارد.

#### ۷) توسعه طلبی

وسعت قلمرو از دیدگاه ابن خلدون نشانه یک دولت قوی است. از نظر او دولت‌های دارای عصیبت

تخت می‌گردند. به عبارتی فروپاشی نظام سیاسی از بیرون پایتخت شروع می‌شود.

### انحطاط و زوال از دیدگاه ماکیاولی

#### استقرار نظام سیاسی و انواع آن

ماکیاولی انواع حکومت‌ها را به دو نوع پادشاهی و جمهوری تقسیم می‌کند. کتاب شه‌ریار او درباره پادشاهی و کتاب گفتارها درباره جمهوری است. او انواع پادشاهی‌ها را به سه نوع مورثی، نوبنیاد و مختلط تقسیم می‌کند (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۳۹).

پادشاهی‌هایی که به صورت موروثی است، آسان‌تر از پادشاهی‌های نوبنیاد اداره می‌شوند، «در چنان پادشاهی‌ها اگر سنت‌های نیاکان محترم شمرده شود و گره‌ها به سرانگشت کاردانی گشوده شود، نگاه داشت پادشاهی برای شه‌ریاری که از خرد بهره ور باشد چندان دشوار نیست» (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۳۹) او در کتاب گفتارها نیز در باره جمهوری صحبت می‌کند، اما باید توجه داشت که جمهوری مد نظر ماکیاولی، نوع رمی آن است. او حکومت‌های آزاد را ترجیح می‌دهد و معتقد است که اگر حاکمان و شه‌روندان درای ویرتو باشند، حکومت دوام بیشتری خواهد داشت. مبنای حکومت چه در شه‌ریار چه در گفتارها ویرتو است، بنابراین برای رسیدن به عظمت باید دارای این صفت بود.

#### عوامل انحطاط سیاسی در اندیشه ماکیاولی

او ساخت سیاست را به ویرتو و فورتونا نسبت می‌دهد، که یکی اراده و لیاقت و مردانگی و... است و دیگری بخت، اقبال و شانس است. او زوال را در حیطة بخت قرار می‌دهد. حوزه فورتونا همه نیروهایی

وجود عصیبت بود، از بین می‌رود (ابن خلدون، ۳۵۲). او اعتقاد دارد که به کار گماردن افراد غیر خویشاوند باعث از هم گسستگی عصیبت شده و انحطاط حکومت آغاز می‌شود.

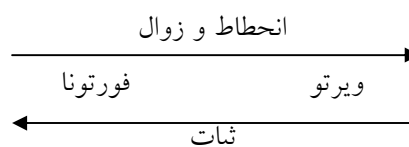
#### ۱۰ طبقات اجتماعی

ابن خلدون طبقات اجتماعی را به سه طبقه حکام و ثروتمندان و فقرا تقسیم می‌کند. این طبقات سه گانه هرکدام در جایگاه مستقر خویش قرار دارند. اما طبقه سوم تنها در خدمت دو طبقه دیگر است «همه طبقات مردم از توانگر و فقیر که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، خواهان نزدیک شدن به قدرت هستند. او معتقد است مردم به دلیل احتیاجی که به خداوندان قدرت دارند، استثمار می‌شوند (ابن خلدون، ۷۷). «مردم در امور کشاورزی و بازرگانی آنان (ثروتمندان) می‌کوشند... و در نتیجه با کار مجانی دیگران، ثروت آنان افزایش می‌یابد» (ابن خلدون، ۷۲۲). این افزایش ثروت توانگران باعث می‌شود که پادشاه به ثروت آنان چشم داشته باشد و آنها ناگزیر یا باید ارتشی برای محافظت از خود تشکیل دهند، یا باید با خواسته او موافقت کنند، که نتیجه هردو مورد نابودی ملک است.

#### فروپاشی نظام مستقر و ایجاد نظام جدید

در اندیشه ابن خلدون دولت‌ها به دو طریق از هم می‌پاشند. ۱) فروپاشی از درون که با کم شدن قدرت سلطان، حکام او ادعای پادشاهی می‌کنند و یکی از آنها چیره گشته و پیروز می‌شود (ابن خلدون، ۵۸) و ۲) هجوم اقوام و ملل دیگر که ملتها و قبایل مجاور دست به طغیانگری و انقلاب می‌زنند» (ابن خلدون، ۵۸۱) و با هجوم به مرکز حکومت وارث جدید تاج و

است که خارج از کنترل انسان قرار دارند. برای مقابله با فورتونا باید ویرتو را گسترش داد. به دیگر سخن در اندیشه ماکیاولی اگر غلبه با بخت باشد نظام دچار بی ثباتی می‌شود، ولی ویرتو موجب حفظ قدرت سیاسی می‌گردد.



### ۱) نقش مذهب در انحطاط سیاسی

ماکیاولی بنیان گذاران مذهب را می‌ستاید. البته او درباره مذهبی صحبت می‌کند که تاثیر سیاسی داشته باشد، «ارزش و اعتبار دیانت تماماً به نفوذ آن در زندگی سیاسی بستگی دارد» (کاسیرر، ۱۳۶۲: ۱۷۸) او مذهب رم را به این دلیل که «ویرتو را تقویت می‌کرد و به مردم شجاعت می‌بخشید» (پلامناتز، ۱۹۸۶: ۶۹) ترجیح می‌دهد. تنها دلیل نفرت ماکیاولی از مسیحیت، ناتوانی آن از ایجاد وحدت و شکوه جلال دنیوی با یک نظام سیاسی است، «دین ما تنها به کسانی مرتبه قدیسی می‌بخشد که خوار و زبون باشند» (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۲۸۷). از نظر او «دین در صورتی خوب است که نظام خوب پدید آورد». (کاسیرر، ۱۳۶۲: ۱۷۸) با این حال «یک طرز تفکر ملی نیز می‌تواند جای مذهب را بگیرد به همین جهت بر ناسیونالیسم پافشاری می‌کند» (پلامنتز، ۱۹۸۶: ۷۲). او برای جلوگیری از زوال به فرمان‌روایان پیشنهاد می‌کند؛ «هرآنچه که در وسع و قدرت خود دارند، برای تحکیم و افزایش اعتقاد مردم نسبت به مذهب به کار گیرند»، (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۵۲۶) از نظر او دین به خودی خود ارزشی ندارد، ارزش آن در خدمتی است که به حکومت

می‌کند.

۲) رابطه اخلاق و سیاست و نقش آن در انحطاط سیاسی  
ماکیاولی در زندگی خود به هیچ وجه انسانی غیر اخلاقی نبوده است، اما گرچه او «هرگز نمی‌گفت که عمل جنایت کار بزرگ موجه است» (پلامناتز، ۱۳۷۱: ۲۴۲) اما از روی ضرورت مسائل غیر اخلاقی را توصیه می‌کرد. وی اذعان می‌کند که «هرکس می‌داند که این چه نعمت بزرگی است که پادشاه در گفتار درست قول و در عمل درست کردار باشد»، (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۹۴) ولی او اخلاق جدیدی را برای شه‌ریار ملحوظ می‌دارد، اینکه نباید نیکی نماید، ولی در ظاهر باید خود را متصف بدان نشان دهد و در واقع فریفتن را بلد باشد.

او انجام اعمال غیر اخلاقی را از دو جهت توصیه می‌نماید؛ «اول اینکه این نوع اقدامات برای حفظ حاکمیت لازم است و دیگر آنکه به سود شه‌روندان است»، (جونز، ۱۳۶۲: ۴۳) دولت نباید خود را در بند ملاحظات اخلاقی قرار دهد، زیرا فضیلت شه‌ریاران و سیاستمداران در کامیابی آنهاست (عالم، ۱۳۷۳: ۷۴) برای غلبه بر بخت باید به شیوه‌های غیر اخلاقی عمل کرد. او نتیجه می‌گیرد که میان جزیره ثبات و آرامش اخلاق و اقیانوس پر آشوب سیاست نسبتی وجود ندارد» (طباطبائی، ۱۳۶۶: ۳۴).

### ۳) طبقات اجتماعی و تئوری تعادل

ماکیاولی سه طبقه را برای جامعه مطرح می‌کند؛ ۱- عوام، ۲- شه‌ریاران و ۳- اشراف و سالاران. او ساخت اجتماع را نزاع عوام و سالاران بر سر کسب قدرت سیاسی می‌داند. حاصل خواسته مردم و سالاران سه نوع حکومت است؛ ۱- شه‌ریاری ۲- آزادی

و دموکراسی و ۳- بی سروری مردم. از نظر او شه‌ریار باید غم سالارانی را داشته باشد که با او رغابت می‌کنند، «واز ایشان همچون دشمن خویش هراسان باشد» (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۸۷) او در کتب گفتارها طبقات اجتماعی را به طبقات پایین و بالا تقسیم می‌کند (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۱۱۱) و باید بین این دو طبقه تعادل ایجاد شود.

#### ۴) منابع مادی و نظامی

او برای استواری بنیاد سیاست و حکومت دو اندرز به شه‌ریاران می‌دهد؛ اینکه باید دارای ۱- قانون خوب و ۲- ارتش خوب باشند. برای حفظ نظام سیاسی معتقد است؛ «کسانی می‌توانند به خود تکیه کنند که چندان که باید مردان جنگی در سپاه و زر در خزانه داشته باشند». (ماکیاولی: ۹۱) جنگ و سیاست هر دو، دو روی یک سکه؛ یعنی قدرت دولت هستند. «جنگ یک پدیدار سیاسی و سیاست صورتی از جنگ است». (جهانگلو، ۱۳۷۳: ۳۴) نخستین علت از دست دادن شه‌ریاری نیز فراموشی جنگ و جنگ آوری است. (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۱۱۱) او علت این امر را تکیه به سپاه مزدوران می‌داند به همین علت به آن می‌تازد «آنان از هم گسیخته و قدرت طلب و بی بند و بار هستند و پیمان شکن» (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۱۰۰). به اعتقاد او هیچ کشوری در امان نیست، مگر آنکه از خود نیرویی داشته باشد.

#### ۵) قانون قانون گذار

ماکیاولی حکومت آزاد و مردمی را ترجیح می‌دهد به آن شرط که ویرتوی شه‌روندان حفظ شده باشد. او حفظ آزادی را در گرو قانون می‌داند؛ «هر از چند گاهی لازم است حکومت‌های جمهوری برای حفظ آزادی قوانین جدید برای اهدافشان بوجود آوردند»

(ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۵۲۶). به نظر ماکیاولی چه در حکومت‌های شه‌ریاری و چه در حکومت‌های جمهوری بنیان‌گذار و قانون‌گذار یکی باید باشد تا هرج و مرج و تشتت آرا بوجود نیاید. از نظر او حاکم ورای اخلاق و قانون است و حد و حدودی برای او قائل نیست.

#### ۶) تقلید زمان شناسی

ماکیاولی مکرر از تقلید از بزرگان و فرزندان قدیم سخن می‌راند، «خردمند آن کسی است که به راه بزرگان رود و شیوه مردان بزرگی را پی‌گیرد تا اگر به بزرگی هم نرسد همتش را بزرگ شمارند» (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۴۱). البته او تقلید صرف را رد می‌کند و سرنوشت آن را شکست می‌داند، مگر آنکه مبنای زمان را نیز در تقلید دخیل نمود، «کامیاب کسی است که کردار وی همساز زمانه باشد» (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۱۷۰). این نکته‌ای است که از کشیش‌های زمانه خود آموخته است.

#### ۷) امپریالیسم

او گسترش توسعه طلبی دولت را نشانه سلامتی آن می‌داند و این توسعه طلبی بر ویرتوی شه‌روندان استوار است، «دولت روم همه آن فتوحات را مدیون ویرتو و شجاعت سربازان خود بود و نیز هدایت عاقلانه کارها» (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۲۷۴). به عبارتی ماکیاویل گسترش ارضی را موجب بهره‌مندی حکومت از امکانات بیشتر برای حفظ خود می‌داند.

#### ۸) مشورت و رایزنی

او نشانه لیاقت پادشاه را در انتخاب مشاورانش می‌داند؛ «اولین عقیده‌ای که در باب اخلاق و هوش شخص شه‌ریار پیدا خواهیم نمود، همانا از شناسایی کسانی خواهد بود که دور پادشاه جمع شده‌اند».

ماکیاولی در صدد یافتن راه‌هایی برای جلوگیری از فروپاشی است.

در این بخش به مقایسه و تبیین و تحلیل نظریات دو متفکر می‌پردازیم. براساس مطالعه مقایسه‌ای توجه به چند نکته ضروری است؛ اول شناخت و دست‌یابی به زمینه‌های مشترک، دوم دستیابی به وجوه اختلاف بین آنها و سوم نایل شدن به یک دیدگاه ترکیبی که ریشه در هر دو پدیده یا متفکر داشته باشد.

### خاستگاه سیاسی اجتماعی

۱) ابن خلدون

الف) خاستگاه فرهنگی؛ تولد در خانواده فرهنگی سیاسی، تحصیلات علمی عقیدتی، ورود به عرصه سیاست، کناره‌گیری از سیاست عملی، روی آوردن به عرفان و تصوف و گوشه‌گیری، مسافرت و مهاجرت، تدریس و قضا و مرگ در مصر

ب) خاستگاه سیاسی؛ زندگی در جامعه‌ای که رو به انحطاط و فروپاشی است و نظام فئودالی بر آن مسئول است.

ج) دیدگاه علمی؛ دیدگاه منفی نسبت به انسان، اعتقاد به دوری و جبری بودن تاریخ و وقایع، داشتن روش و مشرب تاریخی، ارائه نظریات در باب دولت و انحطاط نظام سیاسی

۲) ماکیاولی

الف) خاستگاه فرهنگی؛ تولد در خانواده اشرافی و فرهنگی، تحصیلات علمی قوی در دانشگاه، ورود به عرصه سیاست، سفارت‌های مختلف سیاسی، کناره‌گیری از سیاست، عزلت و نوشتن کتاب‌های شهریار و گفتارها، ناکامی در برگشتن به سیاست،

ماکیاولی، ۱۳۳۸:۱۲۲). ماکیاول داشتن مشاوران آگاه را نشانه خردمندی شهریار و عمل تداوم حکومت تلقی می‌کند.

### انحطاط سیاسی و شهریاری

او در تقسیم بندی خود از سرزمینه‌ای پادشاهی (موروثی الحاقی و نوبنیاد) معتقد است که حکومت‌های الحاقی چون حفظ کردنشان سخت است باید برای حفظ خود «دونکنه را بخاطر داشته باشند؛ یکی از میان برداشتن خاندان فرمان‌روای پیشین و دوم دست‌زدن به قوانین و مالیات‌ها (ماکیاولی: ۴۵) اما پادشاهی نوبنیاد چون مبتنی بر ویرتو بخت است» هرچه کمتر به بخت تکیه زند پایگاهی استوارتر خواهد داشت»، (ماکیاولی: ۴۵) ماکیاولی در باب رفتار شهریار بامردم به سه مسأله اشاره می‌کند؛ ۱- انگیزه نوآوری ۲- انگیزه ترس و ۳- انگیزه جاه‌طلبی. برای مقابله با این انگیزه‌های انسانی به پادشاه توصیه می‌کند که بهتر است مردم از او بترسند تا به او عشق بورزند به این ترتیب حکمت و ثبات سیاسی جامعه تضمین می‌شود.

مقایسه اندیشه انحطاط سیاسی از دیدگاه ماکیاولی و

ابن خلدون

اندیشه انحطاط و زوال که قدمتی به درازای عمر بشر دارد اندیشمندان و اندیشه‌ورزان را واداشته است که به فکر راهی برای خروج از بحران بی‌ثباتی و زوال باشند. ابن خلدون و ماکیاولی به این مسأله پرداخته‌اند، ابن خلدون به زوال و اضمحلال نظام سیاسی و به نقش عصبیت و عمران توجه دارد و

مرگ در عزلت.

ب) خاستگاه سیاسی؛ زندگی در جامعه‌ای که تحت تاثیر رنسانس رو به جلو بود و رشد و توسعه را تجربه می‌کرد، اما نظام سیاسی کشور به هم ریخته و متزلزل و متاثر از وجود فشارهای بین‌المللی است.

ج) دیدگاه علمی؛ دیدگاه منفی نسبت به انسان، اعتقاد به تکرار تاریخ و وقایع، داشتن روش علمی تجربی و تاریخی، ارائه نظریات در باب انحطاط نظام‌های سیاسی.

**عوامل زوال و انحطاط سیاسی:** ۱- ویرتو و برخورد آن بایخت؛ ۲- مذهب و نقش آن در نظام سیاسی؛ ۳- فساد اخلاق و اجتماع و زوال سیاسی؛ ۴- وابستگی بر ارتش مزدور؛ ۵- گسترش طلبی؛ ۶- عدم تعادل در طبقات اجتماعی؛ ۷- فشار و جنگ بین‌المللی؛ ۸- روانشناسی سیاسی؛ ۹- از بین رفتن مشروعیت سیاسی؛ ۱۰- عدم همراهی بازمان؛ ۱۱- نقش مشاوران؛ ۱۲- از بین رفتن قاطعیت.

### جریان انحطاط و زوال از دیدگاه ابن خلدون

عصیبت و همبستگی اجتماعی ← ایجاد دولت ← ایجاد عمران شهری ← ظهور عوامل زوال ← بحران و انقلاب ← از بین رفتن عصیبت ← هجوم بدویان و سقوط دولت ← ایجاد دولت جدید

### عوامل زوال و انحطاط سیاسی:

۱- زوال عصیبت در عمران شهری؛ ۲- تجمل پرستی؛ ۳- روانشناسی سیاسی؛ ۴- جنگ و فشار بین‌المللی؛ ۵- تضاد طبقاتی؛ ۶- دخالت دولت در اقتصاد؛ ۷- بستگی به ارتش مزدور؛ ۸- توسعه طلبی دولت و آغاز زوال؛ ۹- گسترش گناه شهری؛ ۱۰- نقش مذهب و اخلاق در انحطاط؛ ۱۱- از بین رفتن مشروعیت سیاسی؛ ۱۲- استبداد و خودکامگی؛ ۱۳- نقش اطرافیان و وزرا در نظام سیاسی

### جریان انحطاط و زوال از دیدگاه ماکیاوولی

(لیاقت، فضیلت و زور) ویرتو و نیرو ← تسلط بر بخت یا فورتو ← ایجاد دولت ← ظهور عوامل زوال بحران و انقلاب ← خلبه بخت ← دولت جدید

### مقایسه شرایط فرهنگی، سیاسی اجتماعی ابن

#### خلدون و ماکیاوولی

اشتراک آنها زندگی در یک دنیای پر آشوب و بحرانی است، که در آن بحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مشروعیت از ویژگی‌های آن است.

محیط سیاسی ابن خلدون محیط ملوک‌الطوایفی است، افراد وابسته به قبیله هستند، تمامی زمانه او پر از آشوب است و هر سال و ماه در آن تغییر و دگرگونی رخ می‌دهد. دنیای اسلام نیز در حال احتضار است، در مغرب اسلامی حکومت‌ها رو به زوال هستند، در مشرق عربی جنگ‌های صلیب به پایان رسیده است و آثار خرابی آن برجای مانده است. ایران هندوستان نیز آسیب دیده، توان خود را از دست داده‌اند.

اما در اروپا و شهر فلورانس زادگاه ماکیاوولی، تحت تاثیر رنسانس در حال رشد و توسعه است، ولی ایتالیا میان پنج دولت تقسیم شده است و رم که تحت نفوذ پاپ است با «ثروت‌های مردم بدبخت که به عنوان نذر و هدایا فراهم آمده بود» (دورانت، ۱۳۷۳: ۴۰۲) فساد حکومت و مردم را موجب شده بود. رونق اقتصادی ایتالیا بهانه خوبی برای تجاوز دیگر کشورها به آن بود.



ماکیاولی معتقد است چون انسان‌ها دارای طبع و سرشت یکسانی هستند، بنابراین مسیر تاریخ نیز یکسان خواهد بود. ماکیاولی بر این اساس نتیجه می‌گیرد که «جهان همواره به یک شکل بوده است» (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۵۱۸) بر این اساس هردو متفکر بر دوری بودن تاریخ معتقدند، اما ماکیاولی به جبر کشیده نمی‌شود و برای برون رفت از آن راه حل ارائه می‌کند، اما اندیشه ابن خلدون از این مسأله خالی است.

### دیالکتیک عصیبت و عمران، ویرتو و فورتونا و

#### انحطاط سیاسی

عامل اساسی زوال و ایجاد حکومت‌ها در اندیشه ابن خلدون عصیبت و عمران است و در اندیشه ماکیاولی ویرتو و فورتونا. عصیبت در اندیشه ماکیاولی عامل ایجاد حکومت است و با خودکامگی که ایجاد می‌کند و تغییر عمران از بدوی به حضری باعث فروپاشی حکومت می‌شود و ویرتو در اندیشه ماکیاولی باعث ایجاد حکومت می‌شود، اما نتیجه برخورد آن با بخت یا فورتونا مشخص نیست. تفاوت اندیشه دو اندیشمند در این زمینه است که در اندیشه ابن خلدون زوال امری جبری و حتمی است، اما در اندیشه ماکیاولی زوال و انحطاط وابسته به شرایط و ضرورت‌های سیاسی است.

### نقش مذهب و اخلاق در نظام سیاسی

مذهب برای هر دو متفکر عامل قوام بخش نظام سیاسی است. ابن خلدون دین و اخلاق را برای ایجاد دولت لازم و ضروری می‌داند و دین را برای تقویت عصیبت می‌ستاید. «نیروی دیگر برای حمایت و

ایتالیا که به چند کشور تقسیم شده بود، طعمه گوارا و مطبوعی برای مجاجمان محسوب می‌شد» (دولاندن، ۱۳۶۸: ۲۳) نبود ارتش ملی کار ایتالیایی‌ها را برای کسب استقلال مشکل کرده بود.

فرق دو جامعه‌ای که این دو اندیشمند در آن زندگی می‌کردند این است که جامعه ابن خلدون رو به زوال است و جامعه ماکیاولی اگرچه تجزیه شده است، اما از نظر اقتصادی رو به رشد است.

### روانشناسی حکومت کنندگان و حکومت شوندگان

از نظر بن خلدون انسان مدنی بالطبع است، «اجتماع نوع انسان ضروری است» (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۷۷) و این همان عمران است، طبع انسان‌ها تجاوز و ستمگری است، «تجاوز در طبایع بشری است» (ابن خلدون: ۷۴۴) و این خوی عامل ایجاد حکومت است.

از نظر ماکیاولی «انسان‌ها شرور، بدزات و متلون و حریص و طماع هستند»، (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۸۶) او معتقد است که برای اینکه «ایمان آنها به حکومت سست نشود، باید به زور روی آورد». (ماکیاولی: ۶۶) هر دو متفکر به طبع تجاوز کار و شرور بشر معتقدند، که موجب توجه آنها به دیدگاهی برای ساخت دولت قدرتمند شده است و آن‌ها را به توجیه وجود حکومت‌های مطلقه واداشته است.

فلسفه تاریخ ابن خلدون سعی در ارائه قانونی برای تاریخ برآمده است، به نظر او چون هدف تاریخ یافتن کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنهاست، بنابراین دارای قوانین خاص است. این قانون‌مندی تاریخ باعث می‌شود که رویدادهای گذشته برای ابن خلدون قابل فهم گردد.

هیچ‌گونه سازگاری با اخلاق ندارد، با این حال ابن خلدون توصیه‌ای نمی‌کند، ولی ماکیاولی برای عدم رعایت اخلاق توصیه‌هایی به شهریار می‌کند.

### طبقات اجتماعی و انحطاط سیاسی

از نظر ماکیاولی جامعه از سه طبقه عوام، شهریاران و اشراف تشکیل شده است، که هر سه در حال نزاع هستند، تضاد بین سالاران و مردم باعث ایجاد حکومت جمهوری یا سلطنتی می‌شود. خواسته مردم کسب امنیت و آزادی است و خواسته سالاران نهایی ندارد. ماکیاولی به شهریار توصیه می‌کند که طرف مردم را نگه دارد؛ «شهریار مجبور است که با مردم سر کند، اما سالاران را می‌توان از سر باز زد». (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۸۶) او حفظ جمهوری را نیز در حفظ تعادل میان عوام و سالاران می‌داند؛ «در یک جمهوری نوعی هارمونی و توازن بین توده مردم و سنا باید وجود داشته باشد» (ماکیاولی، ۱۹۸۶: ۱۳۳).

در اندیشه ابن خلدون تحلیل طبقاتی براساس علم عمران است. او دو رابطه تضاد میان حاکم و جامعه و میان طبقات را نام می‌برد و این تضاد به نابودی ملک و سلطنت می‌انجامد. تضاد دیگر تضاد میان شهر و روستا است، بادیه به شهر وابسته است و با اجبار و تطمیع و بخشش مال این وابستگی ادامه می‌یابد. اما تجمل شهریان باعث قیام بدویان خواهد شد و نظام سیاسی جدیدی بنیان می‌شود. در اندیشه ابن‌خلدون تضاد و برخورد باعث فروپاشی می‌شود، اما در اندیشه ماکیاولی، می‌توان با ایجاد تعادل میان طبقات از

پشتیبانی و افزایش نیروی همبستگی یا وحدت گروه و حذف نقایص و کمبودهای آن نیاز است، این نیرو توسط مذهب فراهم می‌آید» (لمبتون، ۱۳۴۰: ۱۱۱) او «دوری حکومت‌ها اسلامی از شریعت آغازین را از عوامل انحطاط جهان اسلام می‌داند» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۶۴) اخلاق در نزد ابن خلدون نیز به جهت تثبیت قدرت سیاسی و ادامه آن مطرح است، ولی در جریان بنیان نظام سیاسی رعایت آن به نظر ضروری نمی‌نماید، چون اعمال زور و ستمگری جهت این امر ضرورت دارد.

ماکیاولی نیز مذهب را به علت بالابردن انگیزه‌های سیاسی می‌ستاید. او فردی لامذهب نیست و مخالفت او تنها با کلیسای زمانه است که از قدرت خود برای اتحاد ایتالیا بهره برداری نمی‌کند. به نظر او ارزش دین به نسبت تاثیری که در سیاست دارد مشخص می‌شود. ماکیاولی بهترین وسیله برای مطیع ساختن انسان‌های شرور را مذهب می‌داند.

اشتراکات هردو متفکر در آن است که هردو از ارزش مذهب در حفظ اخلاقیات و ترویج آن آگاه هستند. ابن‌خلدون و ماکیاولی هردو به مذهب از جهت فایده عملی آن توجه دارند و آن را بخاطر عملکردی که در جهت ایجاد و حفظ نظام سیاسی دارند، می‌ستایند.

اخلاقیات در نزد هردو کارکردی دوگانه دارند. ماکیاولی جدایی اخلاق از سیاست را رسماً اعلام می‌کند و ابن‌خلدون در این باره سکوت می‌کند، هر دو می‌دانند که حکومتی که بر مبنای زور است،

فروپاشی جلوگیری کرد.

### بحران مشروعیت

در دیدگاه ابن خلدون بحران مشروعیت و زیر سوال رفتن حکومت از نسل دوم آغاز می‌گردد. خودکامگی سلطان و بحران اقتصادی که باعث از بین رفتن عصیبت می‌شود، باعث زیر سوال رفتن حکومت و مشروعیت آن می‌شود.

عامل سبب می‌شود تا سلطان برای بقای خود به ارتش مزدور تکیه کند. تکیه سلطان به ارتش مزدور مایه نابودی نظام سیاسی است. هر دو متفکر سلطان را از تکیه به ارتش مزدور بر حذر می‌دارند، چون خود باعث نابودی مملکت می‌شود نه حافظ و نگهبان آن.

### توسعه طلبی و زوال سیاسی

از نظر ماکیاولی توسعه اراضی نشانه سلامتی دولت است، او توسعه کشور را به صورت طبیعی می‌داند و آن را به رشد اعضای یک موجود زنده مانند می‌کند. ابن خلدون نیز وسعت را نشانه سلامتی دولت می‌داند با این تفاوت که در اندیشه ابن خلدون توسعه باعث نابودی نظام می‌شود. به این دلیل که با توسعه اراضی، پادشاه برای اداره کشور به موالی احتیاج پیدا می‌کند و با این اقدام عصیبت را از میان می‌برد.

ماکیاولی معتقد است بحران مشروعیت از طرف دو طبقه مردم و سالارن پیش می‌آید. او برای پیش‌گیری از نابودی راه‌حل ارائه می‌دهد، شهریار «به شرطی که از مورد تنفر و سرزنش واقع شدن جلوگیری کرده، مردم را راضی نگه دارد» (کارل ورت، ۱۳۵۸: ۵۴) ایمن است. از نظر او ناامنی نیز از بین برنده مشروعیت است.

### تاثیر ارتش و جنگ بر نظام سیاسی

از نظر ماکیاولی علت اصلی انحطاط ایتالیا نبود ارتش مستقل بود. جنگ مرکز تفکر ماکیاولی است و بر پادشاه واجب می‌داند که در زمان صلح به فکر جنگ باشد. به نظر او ارتش ملی بسیار بهتر از ارتش مزدوران است و به شهریار توصیه می‌کند که از ارتش مزدور کمک نطلبد، «چرا که ویرانی ایتالیا را علتی جز آن نیست که در این جا سالیان دراز سپاهیان مزدور به کار داشته اند» (ماکیاولی، ۱۳۳۸: ۱۰۰).

### استبداد و انحطاط سیاسی

ابن خلدون استبداد را عامل اصلی نابودی نظام سیاسی مستقر به حساب می‌آورد. در دوران عمران بدوی مردم به دموکراسی قبیله‌ای عادت کرده بودند و در دوران عمران حضری استبداد باعث زیر سوال رفتن حکومت سلطان می‌شود و این می‌تواند آغاز زوال باشد.

ماکیاولی اگرچه کاربرد زور را لازم می‌داند، اما این امر نباید باعث تحقیر مردم شود. با این حال از نظر او وجود استبداد برای حفظ نظام ضروری است. تفاوت دو متفکر در این است که یکی استبداد را عامل نابودی

ابن خلدون نیز سپاه و ثروت را زیربنا و بنیان استواری پادشاهی می‌داند. غرق شدن سپاهیان در ناز نعمت باعث از بین رفتن عصیبت آن‌ها می‌شود و این

و دیگری آن را در صورت کاربرد هوش مندانانه عامل حفظ آن می‌داند.

### نتیجه

با مقایسه اندیشه دو متفکر می‌توان به این نتیجه دست یافت که اندیشه ابن خلدون دیالکتیک و تضاد بین عصبیت و عمران را بخوبی نشان نداده است، اما ماکیاولی هرچند سعی در نشان دادن این امر میان ویرتو و فورتونا دارد، اما این تضاد دیالکتیکی نیست. اندیشه ابن خلدون جبری است و لذا راهی برای برون رفت از زوال امکان ندارد، اما ماکیاولی سعی در پیدا کردن راه حلی برای برون رفت از بحران واقعاً موجود را برای جلوگیری از زوال سیاسی دارد. نوع دیدگاه هر دو متفکر نسبت به انسان مشابه بوده و از دیدگاه هر دو متفکر انسان دارای طبعی شریر و بد است که تجاوز گری و ستم از خصوصیات آنهاست. هر دو روش تجربی-تاریخی و تعلیلی را در تحلیل تاریخ و سیاست به کار می‌برند. نگرش به سیاست از طریق تحلیل نیروهای اجتماعی و نیز دوری از قضاوت ارزشی و اخلاقی در باب سیاست از مهمترین نقاط مشترک آنهاست. همچنین منع سلطان و شهريار از دخالت در اقتصاد و تاکيدشان بر مذهب و اخلاق در سیاست و اینکه این دو ستون نگهدارنده نظام سیاسی هستند و از سویی نگرش ابزاری به مذهب و عدم اعتماد به نیروی بیگانه و مزدور و تاکید بر روند فروپاشی از درون و بیرون از نقاط دیگر اشتراک آنهاست.

نقطه افتراق دو متفکر در این است که ابن خلدون به سنت پایبند است و به مشیت الهی معتقد، اما ماکیاولی جدایی خود را از این نوع اندیشه اعلام می‌کند. این دو اندیشمند آغازگر تحقیق و تحلیل در امر زوال و انحطاط در دنیای اسلام و مسیحیت بودند. متهمی در غرب به اندیشه ماکیاولی توجه شده و دلایل زوال و انحطاط مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته پیگیری شد، اما اندیشه ابن خلدون در جهان اسلام به فراموشی سپرده شد و اندیشمندان شرق تا سال‌های اخیر که عنایت و توجه ویژه‌ای از طرف اندیشمندان حوزه‌های مختلف فکری به اندیشه زوال صورت گرفته است، به درک و فهم دلایل زوال و انحطاط و پیگیری پروژه بزرگ ابن خلدون نپرداختند.

### منابع

- آمیگه، فیلیپ. (۱۳۶۶). عصر زرین دیپلماسی: درس‌های عملی دیپلماسی، ترجمه: کاظم شیوا رضوی. تهران: پیک ایران
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۶). مقدمه ابن خلدون، ترجمه: محمد پروین. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۲۰۰۶). التعریف، ابن خلدون رحلته شرقاً و غرباً. قاهره: الهيئة العامة لقصور الثقافة.
- اسکینر، کوئنتین. (۱۳۷۲). ماکیاولی، ترجمه: عزت الله فولادوند، چاپ اول، تهران: طرح نو.
- الفاخوری، حنا و خلیل الجر. (۱۳۷۳). تاریخ فلسفه

- در جهان اسلامی، ترجمه: عبدالمحمد آیتی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پلامناتز، جان. (۱۳۷۳). ایدئولوژی، ترجمه: عزت‌الله فولادوند. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جونز، وت. (۱۳۶۲). خداوندان اندیشه سیاسی، جلد اول. ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۷۳). ماکیاولی و اندیشه رنسانس، چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- دورانت، ویل. (۱۳۷۳). تاریخ تمدن: رنسانس، ترجمه: صفدر تقی‌زاده و صارمی. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دولاندن، ش. (۱۳۶۸). تاریخ جهانی، جلد دوم. ترجمه: احمدبهمنش. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رادمنش، عزت‌الله. (۱۳۶۵). کلیات عقاید ابن خلدون در باب فلسفه تاریخ، چاپ اول. تهران: قلم.
- راسل، براتراند. (۱۳۶۵). تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: نشر پرواز.
- رده، بریان. (۱۳۷۳). اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ترجمه: مرتضی کاخی و اکبرافسری. تهران: انتشارات آگاه.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۶۷). فرهنگ علوم اجتماعی، تهران: انتشارات کیهان.
- طباطبائی، جواد. (۱۳۶۷). ابن خلدون و علوم اجتماعی، چاپ اول. تهران: طرح نو.
- طباطبائی، جواد. (۱۳۶۶). ماکیاولی و بنیان‌گذاران اندیشه جدید. کیهان فرهنگی. سال چهارم. شماره ۱۰.
- عالم، عبدالرحمن. (۱۳۷۲۹). بنیادهای علم سیاست، چاپ اول. تهران: نشر نی.
- فاستر، مایکل ب. (۱۳۶۲). خداوندان اندیشه سیاسی، جلد اول. ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی. تهران: امیرکبیر.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۶۸). تاریخ فلسفه: یونان و روم، ترجمه: جلال‌الدین مجتویی. تهران: سروش.
- کارل ورت، پیر. (۱۳۵۸). انقلاب، ترجمه: ابوالفضل صادق‌پور. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاسیرر، ارنست. (۱۳۶۲). افسانه دولت، ترجمه: نجف دریابندری. چاپ اول. تهران: خوارزمی.
- کوست، ایولا. (۱۳۶۳). جهان بینی ابن خلدون، ترجمه: مجید مظفری. چاپ اول، تهران: انتشار. لمبتون، آن. (۱۳۷۰). نظریه تاریخی ابن خلدون، ترجمه: حسینعلی نودری. نامه فرهنگ. سال دوم. شماره ۲.
- ماکیاولی، نیکلو. (۱۳۳۸). شهریار، ترجمه: محمود محمود. چاپ اول. تهران: اقبال.
- موسکا، گائتانو و گاستون بوتو. (۱۳۷۰). تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی از عهدباستان تا امروز، ترجمه: حسین شهیدزاده. تهران: انتشارات مروارید.
- مهدی، محسن. (۱۳۷۲). فلسفه تاریخ ابن خلدون، ترجمه: مجید مسعودی. تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- نفیسی، محمود. (۱۳۶۸). سیری در اندیشه‌های اجتماعی مسلمین. تهران: انتشارات امیری.

- نصار، ناصیف. (۱۳۶۶). اندیشه واقع‌گرای ابن خلدون، ترجمه: یوسف رحیم‌لو. تهران: نشر مرکز.
- Machiavelli, Nicollo. (۱۹۸۶). discourses, London: penguin books.
- Machiavelli, Nicollo. (۱۹۸۶). prence, London: penguin books.
- Plamenatz, john. (۱۹۸۶). Man and society, New York, Longman group.
- Rosenthal, Ervin. (۱۳۵۸). political thought in medieval Islam, London, Cambridge university press.

